

# مؤلفه های فرهنگ سیاسی ما

سهراب رزاقی

مطالعه کرد. بدین ترتیب امکان بیشتری برای تحلیل نظام یافته تر از سیاست و فرهنگ پدید خواهد آمد. همچنین آنان معتقدند که علت توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی سیاسی و ریشه و عملکرد نهادهای سیاسی را می توان با استفاده از مقوله فرهنگ سیاسی توضیح داد. مفهوم فرهنگ سیاسی در این رهیافت، بر مفروضات زیر مبتنی است: ۱- در هر جامعه، یک فرهنگ سیاسی معین به فرایندهای سیاسی آن جامعه معنا و جهت می دهد؛ ۲- رفتار سیاسی در یک جامعه از یک سلسله باورها، احساسها و شناختها ریشه می گیرد؛ ۳- این باورها، احساسها و شناختها بنابر الگو و انگاره خاصی

در چند دهه اخیر، فرهنگ سیاسی از مباحثی است که در حوزه علوم اجتماعی امریکایی مطرح شده است. گرچه عده ای از متفکرین علوم اجتماعی حوزه اروپایی معتقدند که نمی توان فرهنگ را به اجزای گوناگونی مانند فرهنگ سیاسی و... تقسیم کرد، اما برخلاف، گروهی دیگر بر این باورند که تفکیک فرهنگ سیاسی از فرهنگ به شکل عام آن، نه فقط امری مفید است، بلکه در برخی از موارد، ضروری نیز خواهد بود؛ زیرا در این صورت، هم می توان به جنبه های فرهنگی سیاست، مستقل از سایر وجوه سیاست پرداخت و هم ابعاد سیاسی فرهنگ را جدا از دیگر ساختهای آن

تحول می‌یابند نه بر حسب اتفاق؛ ۴- فرد، این باورها، احساسها و ارزشها را درونی می‌کند و اینها به صورت جزئی از شخصیت افراد و منشأ رفتار آنها درمی‌آید.

اصطلاح «فرهنگ سیاسی» بعد از جنگ دوم جهانی در ادبیات توسعه سیاسی مطرح شده است. واژه فرهنگ سیاسی را نخستین بار گابریل آلموند در علم سیاست به کار برد: «هر نظام سیاسی شامل الگوی خاصی از سمت‌گیریها به سوی عمل سیاسی است و فکر می‌کنم که بهتر است این الگو را «فرهنگ سیاسی» بنامیم.» (ALMOND, 1956, P.396)

تعبیر فرهنگ سیاسی را می‌توان همچنین در نوشته‌های جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی کسانی مانند: ساموئل بوراندر، آدام اولام، روت بندیکت، مارکارت مید، آبرام کاردینر، رالف لینتون و دیگرانی که بر روی مفاهیم فرهنگ و شخصیت کار کرده‌اند، دنبال کرد. فرهنگ سیاسی، همچنان که از اصطلاح آن آشکار است، به کوشش علمای علوم سیاسی برای تشخیص جنبه‌های فرهنگی‌ای که ذاتاً سیاسی هستند، و بویژه به طریقه‌ای مربوط می‌شود که در آن اعضای یک جامعه روابط سیاسی را تصور یا «درک» می‌کنند. علمای علوم سیاسی تعاریف متعدد و متنوعی برای فرهنگ سیاسی ارائه کرده‌اند. این مفهوم، که

اغلب نام گابریل آلموند را به دنبال دارد، در کلمات وی بدین شرح توصیف شده است: «بنابراین، اصطلاح «فرهنگ سیاسی» به موضوع‌گیریهای خاص سیاسی اشاره می‌کند، گرایشها نسبت به نظام سیاسی و قسمت‌های مختلف آن و گرایشها نسبت به نقش خویش در نظام. ما از فرهنگ سیاسی صحبت می‌کنیم، همان گونه که می‌توانیم از فرهنگ اقتصادی، یا فرهنگ مذهبی سخن بگوییم و آن عبارت است از مجموعه‌ای از موضوع‌گیریها نسبت به اهداف خاص و روند اجتماعی ... زمانی که ما از فرهنگ سیاسی یک جامعه صحبت می‌کنیم، به نظام سیاسی‌ای اشاره می‌کنیم که در شناختها، احساسات و ارزیابی مردمش درونی شده است و مردم آن را استنباط کرده، در آن قرار می‌گیرند، چنانکه ایشان در نقش‌های غیر سیاسی و نظام‌های اجتماعی، اجتماعی شده‌اند.» (ALMOND AND VERBA, 1963, PP. 13-14)

آلموند در ارزیابی سطح فرهنگ سیاسی جامعه معین، چهار ضابطه را یادآور شده است: ۱. فرد چه شناختی در مورد ملت، نظام سیاسی - به مفهوم کلی آن - و چه شناختی از تاریخ آن، اندازه، موقعیت، قدرت، خصوصیات «قانون اساسی» و مانند آن دارد؟ احساساتش نسبت به نظم اجتماعی چیست؟

۲. از ساختها و نقشهای نخبگان سیاسی مختلف و خط مشی های سیاسی پیشنهادی که در جریان رو به بالای خط مشی سازی وجود دارد، چه شناختی دارد؟ احساسات و عقایدش در مورد این ساختها، رهبران، و خط مشی های سیاسی پیشنهادی چیست؟

۳. درباره جریان رو به پایین اجرای خط مشی، ساختها، افراد و تصمیمات مربوط به این روندها چه شناختی دارد؟ احساسات و عقایدش درباره آنها چیست؟

۴. چگونه خود را به عنوان عضوی از نظام سیاسی تصور می کند؟ در مورد حقوق، قدرتها، تعهدات و استراتژیهای مربوط به دسترسی به نقطه نفوذ چه شناختی دارد؟ و درباره قابلیت های چگونه فکر می کند؟ (ALMOND AND VERBA, 1963, PP. 16-17)

رابرت دال فرهنگ سیاسی را عامل مهم تعیین کننده الگوهای متفاوت سیاسی می داند. عناصر مهم فرهنگ سیاسی از نظر وی عبارتند از:

۱. سمت گیری نسبت به حل مسائل؛ آیا سمت گیری آنها در حل مسائل، عملگرایانه است یا عقلانی؟

۲. سمت گیری نسبت به اقدام جمعی؛ آیا سمت گیری آنها نسبت به عمل جمعی، مشارکت جوینانه است یا تفردگرایانه؟

۳. سمت گیری نسبت به سیستم سیاسی؛ آیا سمت گیری آنها نسبت به سیستم سیاسی، همگرایانه است یا واگرایانه؟

۴. سمت گیری نسبت به مردم؛ آیا سمت گیری آنها نسبت به مردم براساس اعتماد است یا عدم اعتماد؟ (KAVANAGH, 1972, P.10)

سیدنی وریا فرهنگ سیاسی را چنین مفهوم بندی می کند: «فرهنگ سیاسی عبارت است از نظام باورهای تجربه پذیر، نمادها و ارزشهایی که پایه کنش سیاسی است» (VERBA, 1965, P.8) او می گوید که فرهنگ سیاسی می خواهد بین تجزیه و تحلیل فرد یعنی جنبه های روانشناختی رفتار سیاسی فرد و تجزیه و تحلیل کلان یعنی جامعه شناسی سیاسی پل بزند. فرهنگ سیاسی می کوشد تجزیه و تحلیل رفتاری را در بررسی مفهومیهای مهم سیاسی مثل ایدئولوژی سیاسی، حاکمیت، مشروعیت، ملیت و حکومت به کار گیرد.

لوسین پای می گوید رفتار سیاسی در قریحه بومی یک ملت ریشه دارد و چنان سنتی را می سازد که در برابر نیروهای اقتصادی زندگی جدید که می خواهد همه چیز را با خود همسو کند بسختی ایستادگی می کند. مفهومیهای مثل دولت، قدرت، حاکمیت و... مفهومیهای بسیار

انتزاعی هستند و از جایی به جای دیگر و از زمانی به زمان دیگر بسیار تغییر می کنند. وی «فرهنگ سیاسی» را مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساساتی می داند که به روند سیاسی معنی می دهد و فرضیه ها و قواعد تعیین کننده حاکم بر رفتار سیاسی را مشخص می کند (PYE, 1965, P.42) با بررسی تعریفهای ارائه شده توسط پیشگامان این اندیشه از فرهنگ سیاسی، می توان آن را ترکیبی از ابعاد روانی و ذهنی دانست که هم در رویدادهای سپهر عمومی و هم در تجارب سپهر خصوصی ریشه دارند و آن عبارت است از: ارزشها، باورها و ایستارهای احساسی مردم نسبت به نظام سیاسی خودشان.

پیشگامان اندیشه فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی را به صورتهای مختلف طبقه بندی کرده اند.

آلموند و وربا در کتاب «فرهنگ مدنی» (The Civic culture) در گونه شناسی فرهنگ سیاسی، سه نوع مثالی آن را از هم تفکیک نموده است که عبارتند از:

۱. فرهنگ سیاسی محدود (Parochial)؛ که در ساختههای بدون دولت تکوین می یابد. فرد نه به طور مستقیم از عملیات و یا خط مشی سیاسی «نظام سیاسی ملی» آگاه است و نه خود را به عنوان عضوی از یک ملت می شناسد. به

عقیده آلموند و وربا در فرهنگ سیاسی محدود، فرد توانایی مقایسه تغییراتی که نظام سیاسی آغاز کرده است را ندارد. افراد دارای فرهنگ سیاسی محدود یا دستخوش انجماد فکری، از نظام سیاسی هیچ انتظاری ندارند.

۲. فرهنگ سیاسی تبعی (Subjective)؛ در این نوع فرهنگها، شهروندان از نقشهای گوناگون حکومت آگاهند. اما از آنجا که برای خود به عنوان شریکی فعال در سپهر سیاست نقشی قائل نیستند از مکانیزمهای ورودی سیستم، تصویری در ذهن نداشته و خود را عاجزتر از آن می دانند که روی این مکانیزمها تأثیری بگذارند. در این فرهنگها افراد، نقش مطیعانه و منفعلانه دارند.

۳. فرهنگ سیاسی مشارکتی (Participation)؛ مشارکت کنندگان سیاسی افرادی هستند که از ساختار و روند نظام سیاسی و خواستها و نظام سیاسی آگاهی دارند و در کار تصمیم گیری دخالت می کنند. مشارکت کنندگان سیاسی ایستارهای خاصی نسبت به ساختارهای سیاسی مانند احزاب و گروههای ذی نفوذ و نقشهای آنها در این ساختارها دارند.

گونه های مثالی یاد شده به صورت ناب در هیچ فرهنگی وجود ندارد و معمولاً تمام فرهنگهای سیاسی، ترکیبی از این سه گونه می باشند. با ترکیب آنها، سه نوع فرهنگ

سیاسی مختلط پدیدار می‌شود: ۱- فرهنگ سیاسی محدود-تبعی؛ ۲- فرهنگ سیاسی تبعی-مشارکتی ۳- فرهنگ سیاسی مشارکتی-محدود (ALMOND AND VERBA, 1963, P.117)

روزنایان نیز معتقد است که «غیرمحمتم است که در جامعه‌های مدرن، فرهنگ سیاسی یکدستی یافت شود. به جای آن، سمتگیریهای مختلف وجود دارد، به طوری که فرهنگ سیاسی واقعی مخلوطی از عناصر مختلف است.» او همچنین معتقد است که افزون بر سه نوع مثالی فرهنگ سیاسی، فرهنگهای سیاسی دیگری نیز وجود دارد، از جمله:

۱- فرهنگ سیاسی مدنی؛ فرهنگ سیاسی مدنی در جامعه‌ای دیده می‌شود که در آن قدرت و اختیار تصمیمگیری در دست نخبگان جامعه است و توده‌ها نقشی در تصمیمگیری ندارند.

۲. فرهنگ سیاسی غیردینی؛ این گونه فرهنگها در جامعه‌ای دیده می‌شوند که در آن، مردم بدون توجه به دین، عقلانی و تحلیلی رفتار می‌کنند.

۳. فرهنگ سیاسی ایدئولوژیک؛ این فرهنگ در جوامعی وجود دارد که در آنها ایدئولوژی خاصی تشویق می‌شود و مردم مجبور به پیروی از آن هستند.

۴. فرهنگ سیاسی همگن؛ این نوع فرهنگ سیاسی در جامعه‌ای وجود دارد که مردم آن در مورد هدفها و ابزارهای دست یافتن به آنها نگرش یکسانی دارند.

۵. فرهنگ سیاسی چندپاره؛ این فرهنگ در کشورهایی وجود دارد که در آن مردم درباره هدفهای سیاسی و ابزارهای دستیابی به آنها نظریات یکسانی ندارند. (عالم، ۱۳۷۱، ص ۱۱۵)

اگر بخواهیم فرهنگ سیاسی را از منظر عامتری سنخ‌شناسی کنیم، می‌توان گفت که فقط دو نوع فرهنگ سیاسی داریم: فرهنگ سیاسی پاتریمونیاالیستی و فرهنگ سیاسی دموکراتیک؛ که هر دو نوع آن منطبق است بر دو صورتبندی اجتماعی عمده یعنی صورتبندی جامعه سنتی و صورتبندی جامعه مدرن.

مؤلفه‌های عمده فرهنگ سیاسی پاتریمونیاالیستی، ساخت عمودی قدرت، ارادت سالاری، رازآلودبودن قدرت، بدبینی سیاسی، خشونت و عدم تساهل است. حال آنکه مؤلفه عمده فرهنگ سیاسی دموکراتیک، ساخت افقی قدرت، افسون‌زدایی از قدرت، اعتماد سیاسی، لیاقت سالاری، عدم خشونت و حل مسالمت‌آمیز اختلافات و وجود تساهل و مداراست.

نکته‌ای که باید متذکر شد آن است که، برای طبقه‌بندی فرهنگ سیاسی باید به

مجموعه شرایط محیطی و نظام سیاسی توجه کرد. ترکیب شرایط مختلف، فرهنگهای سیاسی متفاوتی را درست می‌کند به همین دلیل، پژوهشگران، فرهنگ سیاسی را به صورتهای مختلف طبقه‌بندی کرده‌اند. گفت و گو از این طبقه‌بندی بحث مفصلی می‌طلبد که در این نوشتار مجال آن نیست.

#### فرهنگ سیاسی در ایران

جامعه ایران، اینک در وضعیت دشوار و پیچیده مرحله‌گذار از جامعه سنتی به جامعه متجدد قرار دارد. فرهنگ سیاسی ما نیز به تبعیت از این مرحله‌گذار، میان دو شکل متضاد فرهنگ تبعی و فرهنگ مشارکتی به سر می‌برد. از این رو در جامعه ایران دو شکل متناقض اشکال ساخت پاتریمونیالیسم و ساخت دموکراتیک در کنار یکدیگر قرار دارند؛ و روی هم افتادن لایه‌های فرهنگی - گاه متضاد - منجر به نابسامانی فرهنگ سیاسی در جامعه گردیده است. فرهنگ سیاسی ما به این معنا می‌تواند در عین مدرن بودن، غیر مدرن و در عین سیاسی بودن، غیر سیاسی نامیده شود. برای پایان بخشیدن به این درهم ریختگی در فرهنگ سیاسی، و ایجاد شرایط اولیه دگرگونی و تحول در زندگی سیاسی، ناگزیر باید عناصر مقوم و

مؤلفه‌های آن را به طور موشکافانه‌ای شناخت و آن را مورد نقادی قرار داد. امروز نقد فرهنگ سیاسی ما پیش درآمد هر نوع نقدی در حوزه سیاست است. در این نوشتار، به نقد و بررسی برخی از عناصر مقوم و مؤلفه‌های مهم و معنی‌دار فرهنگ سیاسی ایران و عوامل بازدارنده زندگی سیاسی می‌پردازیم.

#### فرهنگ آمریت

فرهنگ سیاسی در ایران همواره فرهنگ آمریت بوده است. این فرهنگ، ریشه در تاریخ استبداد شرقی دارد. براساس فرهنگ سیاسی آمریت، «قدرت» پدیده‌ای رمزآلود تلقی می‌شود. حاکم موجودی برتر و قهرمان‌گونه و بی‌همتاست و از این رو، تسلیم‌پذیری در مقابل قدرت برتر، قاعده اساسی است. در چنین فرهنگی، فرد می‌کوشد تا به هر نحو ممکن، رضایت حاکم را به دست آورد و به حریم او نزدیک شود و بدین سبب، فضای فرصت‌طلبی، چاپلوسی و کلبی‌مسلکی سیاسی گسترش می‌یابد و لیاقت‌سالاری جای خود را به ارادت می‌دهد. فرهنگ سیاسی آمریت، شبیحی است که همواره بر تاریخ ایران زمین سایه افکن بوده است و واکنشی به رفتار خودکامه صاحبان قدرت و پادشاهان مستبد تلقی می‌شود. در

فرهنگ سیاسی آمریت اگر هم اطاعت و انقیادی دیده شود، نه از سر اعتماد بلکه مبتنی بر ترس و وحشت است.

در تاریخ ایران معاصر، انقلاب مشروطه، مبین پایان یافتن عصر فرهنگ آمریت و پاتریمونیاالیسم سنتی است. با آنکه هدف صاحبان اندیشه انقلاب مشروطه، تحدید قدرت حاکمه و استقرار نظام مردم سالار بود، اما سیر تحولات، جریان مشروطه را به سوی دیگری سوق داد. وضعیت تاریخی ایران و شرایط توسعه اقتصادی و اجتماعی آن نه تنها فرهنگ سیاسی مسلط را دچار تحول بنیادین نکرد، بلکه دلایل دیگری برای تقویت فرهنگ سیاسی آمریت به دست داد. پس از انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی، عصر نئوپاتریمونیاالیسم و دولت مطلقه مدرن شکل می‌گیرد و فرهنگ سیاسی آمریت، مقوم این عصر بوده و مجاری جامعه پذیری و فرهنگ پذیری این فرهنگ را تقویت نموده است.

پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، نقطه عطفی در تاریخ ایران زمین است که منجر به گسست در فرهنگ سیاسی آمریت و نظام نئوپاتریمونیاالیستی گردیده است. انقلاب اسلامی بستری است که می‌توان بر مبنای آن، دنیای تجدد را بنا کرد و یا به بیان دیگر، عصر جدیدی را بنیان نهاد که در آن، فرهنگ سیاسی انفعالی و مطیعانه به

فرهنگ سیاسی مشارکتی تبدیل شده است. نکته دیگر آنکه، به نظر می‌رسد عامل اصلی پایداری فرهنگ سیاسی آمریت در ایران، سه نظام سنتی خانواده، نظام آموزشی و نظام سیاسی بوده است؛ که هر کدام به نوبه خویش، حاصل فرهنگ ضدانتقادی، ضدچندجانبه‌نگری و استبدادی هستند و این سه نظام با یکدیگر رابطه ای پیوسته و ارگانیک برقرار کرده که به حفظ و بقای یکدیگر یاری می‌رسانند.

در حالی که تمام تلاشهای اندیشوران ایران معاصر برای درهم شکستن فرهنگ سیاسی آمریت بر روی تحول نظام سیاسی متمرکز گردیده بود، تلاش جدی‌ای از سوی آنان برای تحول نظام خانواده و نظام آموزشی صورت نگرفته است؛ و این امر منجر به عقیم ماندن تلاشها و مساعی آنان در این زمینه گردیده است.

#### نظریه توطئه

این نظریه بخش جدایی ناپذیر جریان اصلی فرهنگ سیاسی ماست که بر عرصه سیاسی جامعه غلبه دارد. در این نوع نگرش، هیچ رویدادی در صحنه بین‌المللی غیر مترقبه و تصادفی نیست و اهرم تمامی وقایع عمده سیاسی و سیر حوادث تاریخی در دست پنهان و قدرتمند سیاست بیگانه است و اراده دشمنان، موتور محرک آنها تلقی می‌شود.

دشمنان، وقایع تاریخی را طراحی کرده و مرحله به مرحله آنها را مطابق میل خود به اجرا درمی آورند. لذا مقابله با این طرحها نامیسر است و اراده و خواست، مقهور آنان است. فضای ذهن توطئه نگر، سناریویی را تنظیم و ترسیم کرده که نقشها و رفتار هریک از بازیگران صحنه، از قبل مشخص و دیکته شده است. در این سناریو، ناگزیر باید از کارگردان تبعیت کرد و هیچ رفتار مستقلی را نمی توان برای بازیگران قائل شد. وجود چنین فضایی در ذهن، بیانگر این واقعیت است که رویدادهای خارجی یکی پس از دیگری رخ می نمایند و همچون فیلم سینمایی از مقابل دیدگان ناظر ما رژه می روند، بدون اینکه بتوان در آنها دخل و تصرفی کرد. در فضای چنین فرهنگی، چون حوادث و رویدادها، به صورت توطئه های از پیش طراحی شده و سازمان یافته فرض می شوند، فرد هیچ نقش تعیین کننده ای برای خود قائل نیست، بلکه اراده خود را دستخوش حوادث می داند.

با این نگرش کاری که برای تفسیرگر سیاسی می ماند این است که معلوم کند کدام قدرت خارجی، کدام بازیگر صحنه را در اختیار دارد. اگر این دانسته شود، دیگر می توان فهمید چه طرحها و توطئه هایی در جریان است و بر این اساس، نتیجه حرکات

روی صحنه و حتی پایان نمایش چه خواهد بود. سطحی نگری، کج فهمی و سوءظن شدید از ویژگیهای اساسی فکر توطئه است.

معنی این سخن این نیست که اساساً هیچ توطئه ای در هیچ موردی در کار نیست و آنچه توطئه خوانده می شود همه از باب توهم است، بلکه منظور آن است که مقوله توطئه را به دو گونه می توان بررسی کرد. یکی برخورد علمی و دیگری برخورد بیمارگونه. در برداشت علمی، «توطئه» به عنوان فرضیه ای در نظر می آید که براساس اسناد و مدارک تاریخی و... قابل ابطال یا اثبات است؛ اما برخورد بیمارگونه، از نوعی اعتقاد راسخ، جزمی و تعبدی بر می خیزد که قابل اثبات یا ابطال نمی باشد. آنچه را باید مورد نقادی قرار داد و از آن برحذر بود نوع دوم برداشت از «فکر توطئه» است. فکر توطئه در فرهنگ سیاسی ما ناشی از دو دسته علل تاریخی و روانی است؛ اگرچه علل تاریخی بر علل روانی مقدمند و علل روانی مایه و جوهره خود را از علل تاریخی گرفته اند. ولی با این حال، باید بر این نکته تأکید داشت که سابقه مداخلات استعماری قدرتهای بیگانه در ایران، منشأ بروز رفتارهایی در مردم گشته که بی تردید یکی از آنها روحیه توطئه نگری است. هر مقطعی از کتاب تاریخ معاصر ایران را که ورق بزنیم، توطئه و دسیسه های دول خارجی

را در ایران بوضوح می‌توان مشاهده کرد که چگونه دست‌های پنهان انگلیس، روسیه و فرانسه - در گذشته - و آمریکا - در چند دهه اخیر - در جریان امور نفوذ و سلطه داشته و از ضعف ایرانیان به نفع مقاصد سلطه جویانه خود بهره‌برداری کرده‌اند.

بی‌جهت نیست که در ادبیات سیاسی ایران به کرات از اصطلاحاتی نظیر «توطئه انگلیس»، «خطر بیگانگان»، «توطئه استکبار جهانی»، «توطئه امپریالیسم»، «توطئه ابرقدرتهای شرق و غرب»، «توطئه صهیونیستی» و ... استفاده می‌شود. بازتاب این اقدامات پنهان طی چند سده گذشته آنچنان در اذهان و افکار مردم این سرزمین تأثیرات دیرپایی گذاشته که پیامد وضعی آن به صورت یک «مکتب فکری» و فرهنگ سیاسی نمایان شده است.

علت دیگر پیدایش و اشاعه فکر توطئه آن است که فرهنگ سیاسی ایران، تساهل فکری و تحمل عقاید سیاسی دیگران را ارج نمی‌گذاشته است. احساس مسؤولیت و رعایت انصاف در قضاوت‌های فردی و جمعی و اعتدال در جامعه ما، حکم کیمیا داشته است. عامل موثر دیگر در اشاعه فکر توطئه در جامعه ایران، شخصی بودن امر سیاست و غیر شفاف بودن آن بوده است.

عدم تساهل و سعه صدر  
عدم تساهل و فقدان سعه صدر در فرهنگ سیاسی ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. به دلیل حاکمیت چنین نگرشی، فرهنگ سیاسی ما همواره فرهنگی استبدادی بوده است. مفهوم تساهل یا سعه صدر عبارت است از: بردباری انسان در قبال چیزی که نسبت بدان گرایشی منفی دارد. فرق است میان تساهل و بی‌تفاوتی. در تساهل باید میل اصلی به مخالفت و مقاومت وجود داشته باشد، اما نادیده گرفته شود. به این معنا تساهل عملی عقلانی و مبتنی بر نوعی خودداری است؛ در حالی که در بی‌تفاوتی میل اولیه به مخالفت وجود ندارد. عامل تساهل در یک جامعه ممکن است فرد، گروه اجتماعی، مذهب و یا خود حکومت باشد. عدم تساهل و نبود سعه صدر، نوعی جزم‌اندیشی و جمود فکری است. شخصیت غیرمتساهل، جهان را آکنده از تهدید و خصومت می‌بیند؛ عمیقاً ناامن و مضطرب است؛ دیگران را به خاطر بدبختی‌هایش سرزنش می‌کند و در نتیجه، احساس ضعف و ناامنی می‌کند.

عدم تساهل در فرهنگ سیاسی ایران نقش و تأثیر ویژه‌ای داشته است. این امر در طرح اندیشه‌ها و نقادی فرهنگ گذشته منجر به عقب‌افتادگی و یا به عبارت دیگر انحطاط فرهنگی

گردیده است. فرهنگ ما در چند سده اخیر از طرح سئوالهای جدید عاجز مانده است و این باعث گسترش نسخه‌های سطحی ایدئولوژیهای جامعه‌شناختی در جامعه گردیده است.

نکته دیگر آنکه، ما ایرانیان همواره از شکوه و عظمت فرهنگ ایرانی سخن گفته‌ایم و چنان سرسپرده قدیسان فرهنگی خویش بوده‌ایم که حتی تساهل و سعه صدر لازم برای بازنگری و نقادی خویش را نداشته‌ایم. در حالی که هر تمدنی که نتواند در مبانی خود بیندیشد و در آن تجدید نظر کند لاجرم مبانی نظری تمدن دیگر، خود را بر او تحمیل خواهد کرد و این همان چیزی است که اکنون بر ما حادث شده است. هر تمدنی زاییده طرح اندیشه‌ها و واکنش در برابر توان‌آزماییها و تهدیدهاست و به نیروی «عقل نقاد» است که به رونق و شکوفایی می‌رسد.

### خشونت

در فرهنگ سیاسی ایران، متأسفانه «خشونت» جای مهمی را اشغال کرده است و یکی از ارکان آن را تشکیل می‌دهد. خشونت در عامترین تعریف، یعنی «تجاوز به حریم هویت حقوق و جسم انسان». خشونت سیاسی به معنای به کارگیری یا تهدید به استفاده از ابزارهای خشن جهت دستیابی به اهداف خویش

در قالب یا خارج از چارچوب نظم سیاسی است، خشونت سیاسی به عنوان شیوه‌ای برای بیان نارضایتی اجتماعی به کار می‌رود. در عرصه خشونت سیاسی، گروههای اجتماعی انحصار حکومت را در کاربرد زور، به چالش فرامی‌خوانند. در فرهنگ سیاسی ما غالباً از خشونت نه همچون عملی تأسف آور که باید تا حد امکان از آن پرهیز کرد، بلکه همچون اصلی لازم و ضروری و بر حق در نزاعهای سیاسی یاد شده است.

متأسفانه در تاریخ ایران معاصر (پس از مشروطه تا انقلاب اسلامی) دو گونه نوین خشونت بر شیوه‌های سنتی خشونت سیاسی افزوده شده است:

۱. خشونت ابزاری؛ یعنی به کارگیری شیوه‌های نوین سرکوب و اختناق و سانسور به وسیله حکومت‌های استبدادی. با تکوین دولت مطلقه مدرن در ایران معاصر، نهادهای دموکراتیک برآمده از مشروطیت نیز در شاکله دولت مطلقه ادغام شدند و مهمترین ابزار قدرت این دولت، ارتش جدید و بعدها سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بود.

۲. خشونت انقلابی؛ که با نفوذ اندیشه‌ها و شیوه‌های عملی نبرد در غالب جنبشهای مارکسیستی و مائوئیستی به فرهنگ جامعه پس از

جنگ جهانی دوم راه پیدا کرد و مهر و نشان خود را بر اندیشه و عمل مبارزان سیاسی نهاد. این شیوه‌ها و اندیشه‌ها پس از مدتی کوتاه طرز تفکر، زبان (واژگان و مفاهیم) و سبک بیان سیاسی خاصی را به وجود آورد. این گفتمان و شیوه‌های عملی که برای خشونت، نقش محوری را در مبارزه سیاسی قائل بود، تا سالهای چندی پایدار ماند، که می‌توان آن را «خشونت انقلابی» نامید. گسترش ایدئولوژیهای رادیکال غربی در ایران بر نقش و کاربرد ابزارهای خشونت آمیز در پیکارهای سیاسی افزوده است و به جای شفاف سازی فضای سیاسی جامعه، موجب کدر شدن آن گردیده است ولی باید تأکید کرد که میان ابزار تغییر اجتماعی و هدفها، رابطه نزدیکی وجود دارد که در تحلیل نهایی، تأثیر خود را نمایان می‌سازد.

#### سیاست گریزی

در میان روشنفکران ایرانی «اندیشه سیاسی» چندان وزن و اهمیتی نداشته است. تأمل جدی در پدیده‌های انسانی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی، غالباً جذائیتی نداشته و توجهی را جلب نمی‌کرده است. شاید بتوان گفت عملزدگی (ACTIVISM) یکی از مؤلفه‌های مهم فرهنگ سیاسی ماست. سیاست در جامعه ما بیشتر از جنبه عملی و -بسیار اندک- از جنبه نظری و اندیشه، درک و پذیرفته شده

است. اساساً در این فرهنگ، اندیشه یا نظریه سیاسی قابل اعتنائی یافت نمی‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت در سراسر تاریخ ایران زمین، ما مرد اندیشه و نظریه سیاسی نداشته‌ایم یا دقیقتر بگوییم اندک بوده‌اند؛ فقط مرد عمل سیاسی داشته‌ایم. در بین روشنفکران ایرانی «اندیشه سیاسی» در اساس خود، مقوله‌ای وارداتی و تقلیدی بوده است. بدین معنا که اندیشیدن دیگران، روشنفکران ما را از تعمق و تأمل اساسی و جدی معاف می‌ساخته است. به همین دلیل، با ورود ایدئولوژیهای غربی، درهم ریختگی فرهنگی ما مضاعف شد و آنها بسرعت در جامعه اشاعه یافتند. حتی کهنه‌ترین ایدئولوژیهای سیاسی برای مدتی میداندار معرکه سیاسی در ایران شدند؛ زیرا روشنفکر ایرانی برای عمل سیاسی به دنبال نسخه‌های آماده می‌گشت و از اندیشیدن پیرامون مسائل اساسی سیاسی ابا داشت.

نکته دیگر در فرهنگ سیاسی ما آن است که «سیاست» همواره در تاریخ این مرز و بوم امر حقیقی بوده است و در ذیل و حاشیه مباحث دیگر مطرح شده است؛ هیچگاه به «سیاست بماهو سیاست» نظر نکرده‌ایم. این امر خود یکی از دلایلی است که فلسفه سیاسی در ایران تاکنون شکل نگرفته است. تنها راه خروج از این وضعیت، کیش زدایی از سیاست و عقلانی کردن آن است.

و سرانجام، در بین توده مردم نیز بی میلی، بدبینی و کناره گیری از سیاست وجود دارد. این امر را می توان در قاموس ادبیات ما و در تعابیری همچون «من قطاری دیدم که سیاست می بُرد و چه خالی می رفت» یا «سیاست بی پدر و مادر است» یافت و دهها نمونه دیگر از این عبارات، تجلی دلزدگی همراه با ترس مردم ما از این حوزه زندگی اجتماعی است.

افزون بر این، نظاره کردن آمد و رفت خاندانها، دولتها و... در صفحات تاریخ کهنمان مردم ما را بر آن داشته تا با دید «این نیز بگذرد» در زندگی سیاسی نظر کنند. تأکید مردم بر سر صبر داشتن، عجول نبودن و زودگذر دیدن آنچه بر ما اتفاق افتاده، حرکتی است در همین راستا. بنابراین، سیاست گریزی و بیگانگی سیاسی در متن فرهنگ سیاسی ما نهفته است.

#### بی اعتمادی سیاسی

یکی دیگر از مؤلفه های فرهنگ سیاسی در ایران، بی اعتمادی اجتماعی دارد. مراد از اعتماد سیاسی، حالت ذهنی ای است که بر مبنای آن، فرد در حیات مدنی خویش، تعاون، مدارا و همکاری با دیگران را احساس می کند. اعتماد سیاسی مبین

عمق باور شخص به این امر است که سایر افراد و گروه های اجتماعی، در زندگی سیاسی مددکار او خواهند بود. اعتماد سیاسی، خود ترکیبی از چندین اعتماد دیگر به شرح زیر است:

الف - اعتماد به قواعد بازی؛ مقصود از قواعد بازی، کلیه قواعد پذیرفته شده از سوی رقبای سیاسی در میدان رقابت است.

ب - اعتماد به رقبای سیاسی؛ اگر رقبای سیاسی که در میدان واحدی به رقابت مشغولند - علی رغم تفاوت در اغراض و مقاصد سیاسی - دارای مشترکاتی در سطح ملی بوده و درك واحدی از مفاهیمی همچون «منافع و مصالح ملی»، «امنیت ملی» و... داشته باشند، این امر سبب می گردد رقبای سیاسی بتوانند زیر یک سقف با یکدیگر همزیستی توأم با رقابت سالم داشته باشند.

ج - کاهش هزینه سیاسی؛ هر عمل سیاسی متضمن صرف هزینه و کسب فایده ای است و انتخاب عقلانی حکم می کند که شخص یا گروه، در محاسبه هزینه و فایده عمل سیاسی مغبون واقع نشود. در جوامعی که هزینه عمل سیاسی بالاست، شاهد عزت و بی تفاوتی سیاسی هستیم.

نقیض اعتماد سیاسی، کلبی مسلکی سیاسی (POLITICAL CYNICISM) است. معمولاً در شرایطی که جامعه دچار ناهنجاری

است و برای رهایی از چنین شرایطی هیچ راه مفرضی به چشم نمی‌آید، کلبی مسلکی رواج می‌یابد. بی‌اعتمادی سیاسی در ایران ناشی از انباشت تجارب تاریخی مردم این دیار است که به صورت کاراکتر (منش) ملی و سبک زندگی سیاسی درآمده است. مهمترین دلیل بی‌اعتماد سیاسی در فرهنگ سیاسی ما ناشی از استبداد و خودکامگی سلاطین بوده است.

مردم بیش از آنکه با دولت به مفهوم مدرن آن آشنا باشند، تصورشان از «دولت» دستگاه غارت و چپاول و زورگویی بوده است. دلیل دیگر بی‌اعتمادی، پیدا شدن عناصر اجنبی و استعمارگر در صحنه سیاسی ایران است که به دنبال آن، مقوله اعتماد سیاسی میان مردم و دولت دچار مشکلات مضاعف شد. پارانویای ناشی از تئوری توطئه، سرسپردگی رجال ایرانی به قدرتهای خارجی، مسأله اعتماد سیاسی را هرچه بغرنج‌تر نمود. امر دیگری که منجر به عدم اعتماد سیاسی در تاریخ ایران گردید، فساد گسترده و عمیق در همه اجزا و ارکان نظامهای پادشاهی بوده است. سیاست‌گریزی و افسردگی سیاسی در جامعه، مبین وجود عدم اعتماد سیاسی در میان کنشگران عرصه سیاست است. ماروین زونیس، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی ایران را در چهار ویژگی خلاصه کرده است که

عبارتند از: بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی سیاسی، احساس عدم امنیت آشکار و سوءاستفاده بین افراد. به نظر وی، این نگرشها اساس رفتارهای سیاسی نخبگان در ایران بوده است. (ZONIS, 1972, PP.351, 71)

زونیس در یکی دیگر از تحلیلهای آماری خود، رابطه عدم اعتماد سیاسی را با امکان تحرك اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد. نتیجه این است که احساس عدم امکان تحرك اجتماعی، با احساس بی‌اعتمادی و بدگمانی ملازم دارد. زونیس براساس تحلیلهایی از این قبیل، نتیجه می‌گیرد که به طور کلی بی‌اعتمادی سیاسی با احساس بی‌قدرتی و ناتوانی سیاسی همراه است و بویژه قدرت و نحوه عملکرد نظام سیاسی، تعیین‌کننده نگرش بدبینانه و عدم اعتماد نسبت به زندگی سیاسی به طور کلی است. (ZONIS, 1975, P.366)

نکته دیگری که باید اجمالاً بدان اشاره کرد اینک، علاوه بر ساخت قدرت سیاسی، شکافهای اجتماعی در ایران نیز موجب فرهنگ سیاسی بدبینی و بی‌اعتمادی بوده‌اند. طبعاً شکافهای فرهنگی و اجتماعی به عدم تفاهم و یا سوءتفاهم میان گروههای اجتماعی مختلف انجامیده و بدبینی و بی‌اعتمادی سیاسی و اجتماعی را تقویت کرده و از این رو، مانع

- آرمان، مهرداد، «در گذر به یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک»، کنکاش، دفتر هفتم، زمستان ۱۳۶۹.  
 - سرمدی، بهزاد، «تأملاتی درباره فرهنگ سیاسی ایران»، اختر، دفتر هشتم، ۱۳۶۸.

- Almond, Gabriel, Comparative political systems, journal of politics, 18, 1956.

- Behnam, m, Reza, cultural foundations of iranian politics, university of uthah press, 1986.

- Almond g. and Powell., comparative politics today.

New York, harper collins publishers, 1962.

- Almond and Verba, civic culture revisited. little, brown and company, 1980.

- Verba, Sidney and l. w. pye(eds), political culture and political development, princeton, university press, 1965.

- Dahl, Robert, political opposition in western democracies, new haven yale university press, 1966.

- Dahl, Robert, polarchy: participation and apposition. new haven and london, yale university press, 1971.

- Zonis, m. political elite of Iran, princeton university press, 1974.

عمده‌ای بر سر راه اعتماد سیاسی گشته است. چنانکه پیش از این نیز اشاره شد، در این مقاله فقط به برخی از مؤلفه‌های معنی‌دار فرهنگ سیاسی ایران پرداخته‌ایم تا زمینه‌ای برای تحول عوامل بازدارنده زندگی سیاسی و شکوفایی فرهنگی سیاسی در ایران گردد.

#### منابع

- آشتیانی، علی، «جامعه‌شناسی سه دوره در تاریخ روشنفکری ایران معاصر»، فصلنامه کنکاش، دفتر دوم و سوم، ۱۳۶۷.

- بشیریه، حسین، «نهادهای سیاسی و توسعه»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال اول، ش ۱۱، ۱۳۷۱.

- بشیریه، حسین، «موانع توسعه سیاسی در ایران»، تهران، موسسه عالی پژوهش و برنامه‌ریزی سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۱.

- پای، لوسین، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید محمدی، فصلنامه نامه فرهنگ، سال دوم، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۳.

- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، چاپ اول: تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.

- فولر، گراهام، قبله عالم (ژئوپلیتیک ایران) ترجمه عباس مخبر، چاپ اول: تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳.

- محمدی، مجید، «مقدمه‌ای بر مطالعه فرهنگ سیاسی ایران»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال اول، ش ۱۱، ۱۳۷۱.